

چگونگی پایان یافتن چیرگی استعماری پرتغال

بر خلیج فارس

احمد کامرانی فر

چکیده

در آغازین سالهای سده‌های جدید، پرتغالیها به دنبال سالها تکاپوهای اکتشافی خود با دورزدن افریقا، خود را از راه دریا به خاور زمین رساندند. خلیج فارس به عنوان یکی از مراکز حساس دریایی در آن روزگاران، توجه این اولین استعمارگر خاور زمین را در آغاز عصر جدید به خود جلب کرد و بزودی توانست در آغازین سالهای پادشاهی شاه اسماعیل اول بر آن چیرگی یابد. این چیرگی تا سالهای پایانی پادشاهی شاه عباس اول همچنان بدون هم‌آورد ماند. بتدریج با نیرو گرفتن دیگر دولتهای اروپایی، پایه‌های امپراتوریهای قدیمی چون اسپانیا و پرتغال رو به سستی نهاد و دولتهای جوانتری چون فرانسه، هلند و انگلیس جایگزین این دو دولت در صحنه شطرنج جهانی گردیدند. از جمله در خلیج فارس، کمپانی قدرتمند هند شرقی انگلیس توانست با نزدیک شدن به شاه عباس اول و در یک سودای متقابل با دولت ایران، جایگزین بازرگانی هم‌آورد دیرینه خود یعنی پرتغال گردد. تکاپوهای کمپانی هند شرقی انگلیس و دولت صفوی به رهبری شاه عباس اول برای همدستی با یکدیگر و با نشانه بیرون راندن پرتغالیها از خلیج فارس و چگونگی آزادسازی بحرین، قشم و هرمز از دست نیروهای اشغالگر پرتغالی از سواردی است که در این نوشتار بدانها پرداخته‌ام.

داگر جهان دایره‌ای باشد که بخواهیم مرکز آن را بیابیم، بخوبی می‌توان توجیه کرد که این مرکز، خلیج فارس است. برای ثبات و سلامت اقتصادی جهان، امروزه جایی به اهمیت خلیج فارس وجود ندارد.^۱

دیوید نیوسام معاون سیاسی پیشین وزارت خارجه امریکا

در درازای سالهای سده‌های میانه، خاور و باختر در یک پیوند اقتصادی مشترک نیازهای یکدیگر را برآورده می‌ساختند و در این پیوند از راه‌های شناخته شده‌ای چون راه ابریشم، راه ادویه و راه عطریات در جابجا کردن کالا سود می‌بردند. از میان کالاهای گوناگونی که در این داد و ستدها جابجا می‌شد ادویه و ابریشم برای اروپاییان، کالاهای باارزشتری به حساب می‌آمدند که از بین این دو نیز ادویه به صورت یک کالای حیاتی درآمده بود. از آنجا که بخش بیشتری از راه‌های مورد اشاره در قلمرو مردم خاور زمین قرار داشت، کفه پیوند خاور و باختر به سود خاور بود و این امر سبب می‌شد تا اروپا همواره به صورت یک مشتری نیازمند جلوه کند. و مردم خاور نیز از این نقطه ضعف بخوبی استفاده می‌کردند و بهای کالاهای خود و عوارض راهداری را به دلخواه افزایش می‌دادند و گاهی نیز به واسطه بروز جنگها و ناآرامیهایی در نقاطی از مسیر راه‌های بازرگانی، پیوند اقتصادی بین طرفین بکلی قطع می‌شد و این امر نیز به افزایش بیشتر بهای کالاهای خاوری در اروپا منجر می‌شد. با وجود تمام دشواریهای موجود، هیچ‌کدام از طرفین مایل به قطع کامل پیوندهای اقتصادی و محروم شدن از سود سرشار آن نبودند. چیرگی ترکان عثمانی بر قسطنطنیه که سودای به چنگ آوردن اروپا را نیز در سر داشتند، همه چیز را دگرگون ساخت. ترکان همه امید اروپا، برای ادامه پیوند بازرگانی خاور و باختر را به نومییدی دگرگون ساختند و آنان را واداشتند طرخی نو دراندازند تا بتوانند ضمن دستیابی به سرچشمه اصلی کالاهای مورد نیاز و برآورده ساختن نیازهای خود، انحصاری بودن راه‌های زمینی میان خاور و باختر را درهم شکنند. با این اندیشه بود که اروپاییان رو به سوی دریا نهادند و با بهره‌گیری از دگرگونیهایی که بتدریج در سالهای پایانی سده‌های میانه شکل گرفته بود، توانستند با دور زدن افریقا به خاور راه یابند و به واسطه پیشرفتهای تکنیکی خود، برخلاف گذشته از موضع قدرت به خاور زمین گام

نهادند و از همین زمان اروپا برنده اصلی پیوندهای میان خاور و باختر گردید. مردم خاور نیز رو به ضعف و سستی نهادند، چراکه نتوانستند همپای اروپا پیش روند. ایران نیز در عصر اکتشافات دریایی، سرنوشتی جدای از خاورزمین نداشت. ایران که از کهن روزگاران به عنوان پل پیونددهنده خاور و باختر، آسیا و اروپا را به یکدیگر پیوند می داد، برای اروپاییان ناشناخته نبود. با به ثمر رسیدن اکتشافات دریایی که اغلب راه های زمینی رونق گذشته خود را ازدست دادند، ایران همچنان ارزش خود را حفظ کرد و این بار به سبب پیوند با آبهای آزاد جهان مورد توجه قرار گرفت و «خلیج فارس» مرکزی برای جلب توجه استعمارگران سده های جدید شد، که پرتغال در رأس همه آنها قرار داشت. ورود پرتغالیها به خلیج فارس (جمادی الاول ۹۱۳ هـ ق / اکتبر ۱۵۰۷ م)، سرآغاز حضور دیگر نیروهای اروپایی در منطقه و حضور تدریجی آنان در خاورزمین نیز شمرده می شد. ایرانیان نیز متوجه شدند که افزون بر دشمنان قدیمی پیرامون مرزهای زمینی، باید دشمنان جدید را نیز مدنظر داشته باشند که البته تا یک سده بعد نتوانستند فکری به حال این مهمانان ناخوانده کنند.

حضور پرتغالیها در خلیج فارس تا هنگامی که شاه عباس اول توانست آرامش و امنیت را در داخل ایران برقرار سازد و دشمنان خارجی پیرامون مرزهای زمینی را نیز برجای خود نشاند، هیچگاه مورد تهدید جدی از سوی ایرانیان نبود و آنان با خیالی آسوده به بازرگانی و اندوختن سودی سرشار سرگرم بودند. اما نیرو گرفتن شاه عباس اول سبب به خطر افتادن حضور پرتغالیها و چیرگی بی همآورد آنها در خلیج فارس گردید. آن هم در زمانی که پرتغالیها بر اثر وقایع سیاسی کشور خود زیر حاکمیت اسپانیا قرار گرفته بودند.

بازپس گیری بحرین، اولین گام شاه عباس اول به منظور بازگرداندن مناطق اشغالی خلیج فارس از پرتغالیها و اعاده حاکمیت ایران بر این نواحی شمرده می شود. همزمان با پانزدهمین سال پادشاهی شاه عباس اول (۱۰۱۰ هـ ق)، فرخ شاه پادشاه هرمز درگذشت و

کشمکش میان دو فرزند او یعنی فیروز شاه و توران شاه بر سر جانشینی در گرفت^۲ و هر کدام برای به دست آوردن سریر سلطنت دست به دامان پرتغالیها نیز شدند. سرانجام فیروز شاه بر برادر برتری یافت و برجای پدر نشست و وزارت خود را به رئیس شرف‌الدین لطف‌الله سپرد. این وزیر نیز، برادرش رکن‌الدین مسعود را به حکومت بحرین گماشت. رکن‌الدین پس از جای گرفتن در بحرین به انجام امور جاری پرداخت و اندک‌اندک به صورت حاکمی خودکامه درآمد که البته این امر به یاری برادر جامه عمل پوشیده بود. پس از چندی رکن‌الدین مسعود که از کشمکش‌های درونی پادشاهی هرمز و برتری روز افزون پرتغالیها آگاه بود در پی آن درآمد که بحرین را از دست پرتغالیها بربھاند و حکومتی مستقل در آنجا برپا دارد و خود را از منت برادر رهایی بخشد. اما آنچه او را بیمناک می‌ساخت «...زیادتی اقتدار و اختیار از جماعت فرنگیه...»^۳ بود که مانع از به انجام رسیدن آرزویش می‌شد. به همین سبب از خواجه معین‌الدین که از نزدیکانش شمرده می‌شد، درخواست یاری کرد. خواجه معین‌الدین با مأموریت یافتن از جانب الله‌ویردیخان بیگلربیگی فارس به همراه «...جمعی از تفنگچیان فالی که با کمال جلادت در طریق قدراندازی مهارت تمام دارند...»^۴ راهی بحرین گردید. نشانه این مأموریت در ظاهر، یاری رساندن به رکن‌الدین در رویارویی با پرتغالیها و در باطن به چنگ آوردن بحرین برای دولت ایران بود. افزون بر خواجه معین‌الدین، امیر یوسف شاه، کلانتر برانقاد که به تازگی از سفر حج بازگشته بود و در راه گرفتار دزدان دریایی شده بود، به اشاره الله‌ویردیخان برای یافتن اموال خود! همراه گروهی از زیردستانش راهی بحرین شد. سپاهیان اعزامی از فارس پس از رسیدن و جای گرفتن در بحرین، شبی که زمان را مناسب یافتند بر سر رکن‌الدین مسعود ریختند و او را به همراه جمعی از نزدیکانش از پای درآوردند و پس از یک درگیری با نگهبانان دژ حکومتی بر شهر چیره شدند و «...به دفع و رفع اهل خلاف قیام نمودند، جمعی که طریق مخالفت مسلوک داشتند به جزا و سزا رسانیده سایر الناس که جاده مطاوعت را به قدم متابعت

پیموندند استمالت یافته به رعیتی مشغول شدند...»^۵

چون خبر رویدادهای بحرین به هرمز رسید، فرمانده پرتغالی یعنی «پدرو کوتین هو»^{*} به فکر رویارویی افتاد. شرف‌الدین لطف‌الله وزیر هرمز، همراه «فرانچیسکو دو ستومايور»^{**} فرمانده یگان دریایی مأمورانش خواجه معین‌الدین و سپاهیان فارس گردیدند و بزودی جنگی میان طرفین در دریا و خشکی رخ داد. از سوی دیگر الله‌ویردیخان برای کاستن از فشار بر بحرین توسط پرتغالیها و با نشانه گشودن جبهه جدیدی برای پرتغالیها، یکی از سران سپاه خود را مأمور به چنگ آوری بندر جرون نمود و افزون بر آن، سپاهیان دیگری را روانه بحرین کرد تا به یاری خواجه معین‌الدین بشتابند «... لشکر بسیار از فارس و کهکیلویه و لار و توابع جمع نموده به دشتستان رفت، سفاین و کشتیها جمع نموده به سرداری میرکمال برانقاد و شیخ جمال‌بن مالک و شیخ راشد و شیخ موسی ابومهر بر سر لشکر فرنگ فرستاد و خود در دشتستان بود. هر روز کمک و آذوقه می‌فرستاد و در اواسط رمضان تلاقی فریقین دست داده جنگ عظیمی شد و شکست بر فرنگ افتاد...»^۱ اگرچه به هنگام بروز جنگهای بحرین خواجه معین‌الدین و امیر یوسف هر دو بر اثر زخمهای وارده جان باختند اما بحرین از دست پرتغالیها رهایی یافت و پیوند سیاسی بین دو کشور ایران و اسپانیا نیز رو به تیرگی نهاد. لشکرکشی ایرانیان به بحرین و نبرد با نیروهای پرتغالی زمانی رخ داد که «آنتونیو دو گوه آ»^{***} سفیر فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا در ایران به سر می‌برد و تلاش او نیز برای بازداشتن ایران از مداخله در بحرین به جایی نرسید و از راه هرمز، عازم «گوآ» در هند گردید و پس از آن نیز هیچ یک از گامهای دیپلماتیک پادشاه اسپانیا برای بازپس‌گیری بحرین به نتیجه‌ای نرسید و پیوند دو کشور نیز روز به روز به تیرگی بیشتر می‌گرایید.

همزمان با قدرت‌نمایی ایرانیان در خلیج فارس و به چنگ آوردن بحرین، پرتغالیان با

* - Pedro Coutinho

** - Francisco Sotomayor

*** - Antonio de Gouvea

هماوردی دیگر از قاره اروپا در خلیج فارس روبرو گردیدند که این نیروی نورسیده به پشتوانه ثروت خود و پشتیبانی نیروی دریایی نیرومند انگلیس بر آن بود تا به چیرگی پرتغالیها بر بازرگانی خاور زمین نقطه پایان نهد. این هماورد تازه نفس «کمپانی هند شرقی انگلیس» بود که هند را به عنوان مرکز عملیات بازرگانی خود در خاور برگزید و در بندر «سورات»^{*} به بنیادگذاری نمایندگی بازرگانی همت گماشت و بتدریج در دیگر نقاط هند نیز مراکزی را برای خرید و فروش کالا به شعبات خود افزود و با به دست آوردن اجازه آزادی بازرگانی از اورنگ زیب، امپراتوری گورکانی هند، کمپانی فعالیت بیشتری در هند یافت. اما چون کمپانی به دیگر نقاط خاور از جمله ایران نیز نظر داشت و ابریشم این سرزمین از کهن روزگاران باب طبع اولیای بازرگانی انگلیس بود، دایره کوششهای بازرگانی این کمپانی به ایران نیز کشیده شد.

وارد ساختن پارچه‌های پشمی انگلیسی به صورت انبوه به هند سبب شد تا مقداری از این پارچه‌ها به سبب نبود مشتری در انبارها بماند؛ چرا که افزون بر اشباع بازار هند، هوای گرم شبه قاره هند چنین پارچه‌هایی را نمی‌طلبید. هنگامی که یکی از اعضای کمپانی به نام «ریچارد استیل»^{**} که جهت بازپس‌گیری طلب خود سفری به ایران کرده بود، گزارشهایی مبنی بر سرد بودن هوای ایران در نیمی از سال و نیاز ایرانیان به پارچه‌های پشمی و همچنین ارزان بودن ابریشم در این سرزمین را به رؤسای خود ارائه کرد، روحی تازه در کالبد کمپانی دمیده شد و اولیای کمپانی را برای دست‌اندازی بر این بازار پررونق به تکاپو واداشت. بدین سبب خود «استیل» را به همراهی «جان کروت»^{***} برای به‌دست آوردن امتیازات بازرگانی روانه ایران کردند تا بتوانند در زمینه استوار ساختن پیوندهای بازرگانی، پیمانی با ایرانیان ببندند.^۷ دست‌اندرکاران کمپانی چون از حضور و نفوذ «رابرت شرلی»^{****} در دربار شاه عباس اول آگاه بودند، همراه «استیل» سفارشنامه‌هایی نیز برای او فرستادند. «استیل» و «کروت» هنگامی به ایران رسیدند که

* - Surat

** - Richard Steele

*** - John Crouthor

**** - Robert sherley

«رابرت شرلی» از نخستین سفارت خود به اروپا، بازگشته بود و چندان اعتنایی به نمایندگان کمپانی نکرد، اما سرانجام با آنان بر سر مهر آمد. بی جهت نبود که رؤسای کمپانی او را به چشم دشمن مزاحم یا دوست پر خرج می‌نگریستند. با همراهی «رابرت شرلی» شاه عباس طی سه فرمان خطاب به «استیل» و «کروتور» و فرماندار جاسک امتیازاتی به نمایندگان کمپانی بخشید و بندر جاسک را بر روی کالاهای و بازرگانان کمپانی گشود.^۸ (۱۰۲۴ هـ ق / ۱۶۱۶ م). انتخاب جاسک برای پهلو گرفتن کشتیهای تجاری کمپانی بر پایه نظر «استیل» و «کروتور» صورت گرفت، چراکه اولاً در نیمه راه هرمز - میناب قرار داشت و ثانیاً از تیررس توپهای ناوگان پرتغالی ایمن بود و ثالثاً ژرفای آب پیرامون آن، برای لنگر انداختن کشتیها مناسب بود.^۹

دست‌اندرکاران کمپانی هند شرقی پس از صدور فرمان شاه عباس خطاب به «استیل» و «کروتور» بیدرنگ زمینه‌های صدور کالا و داد و ستد با ایران را فراهم آوردند و یک کشتی پر از کالاهای مورد پسند ایرانیان به نام «جیمز» را روانه کرانه‌های ایران کردند. این کشتی همچنین یک هیأت بازرگانی به ریاست «ادوارد کاناک»^{*} را با خود به ایران می‌آورد «کاناک» موظف بود که طی گفتگوهای خود با شاه عباس امتیازات بیشتری برای بازرگانان عضو کمپانی به دست آورد. «کشتی «جیمز» در ذیقعه ۱۰۲۵ هـ ق / نوامبر ۱۶۱۶ م در بندر جاسک پهلو گرفت و مدتی بعد (ربیع‌الاول ۱۰۲۶ هـ ق / مارس ۱۶۱۷ م) «کاناک» و دیگر اعضای هیأت به حضور شاه عباس رسیدند و مورد پیشواز گرم وی واقع شدند. با انجام گفتگوهای میان طرفین «کاناک» موفق شد فرمانی از شاه ایران در زمینه آزادی دادوستد و قراردادی نسبتاً دقیق درباره شرایط بازرگانی طرفین و همچنین اجازه بنیادگذاری یک دفتر نمایندگی در شیراز و چند دفتر نمایندگی در اصفهان کسب کند،^{۱۱} که تا اندازه‌ای نظریات و دستورات رؤسای کمپانی هند شرقی به «کاناک» را برآورده می‌ساخت. «کاناک» پس از به دست آوردن این امتیازات به دایرکردن نمایندگیهایی در اصفهان و شیراز دست یازید و سپس عازم کرانه خلیج فارس

* - Edward connock

گردید، اما در نزدیکی میناب به همراه تعدادی از همراهانش به علت بیماری درگذشت. چنین شایع بود که این عده به دست مأموران پرتغالی مسموم شده‌اند.

با مرگ کاناک، معاونش «تاماس بارکر»^{*} به‌عنوان نماینده کمپانی هند شرقی در ایران تعیین شد و به پیگیری گفتگوهای «کاناک» و دولتمردان ایرانی پرداخت تا بتواند قراردادی در باب بازرگانی ابریشم ببندد. شاه عباس در این زمینه پیشنهاد کرد، در صورتی حاضراست چنین قراردادی را دستینه‌نهد^{**} که نمایندگان کمپانی همه ساله ششصد عدل ابریشم از ایران بخرند و در برابر آن وجه نقد یا جنس بدهند و تا بهای ابریشم خریداری شده را نپرداخته‌اند، حق صدور آن را نداشته باشند.^{۱۲} «بارکر» موافقت نهایی با این پیشنهاد را بسته به گفتگوهای خود با «جایلز هابس»^{***} نماینده دیگر کمپانی کرد که از لندن عازم اصفهان بود. «هابس» از طریق مسکو وارد ایران شد و در ذیقعد ۱۰۲۸ هـ ق / اکتبر ۱۶۱۹ م به اصفهان رسید و در پی گفتگوهای او با «بارکر»، آنان با پیشنهاد شاه موافقت کردند مشروط بر اینکه دولت ایران دیگر به کارگزاران اسپانیا و پرتغال ابریشم نفروشد و از راه عثمانی هم به اروپا ابریشم صادر نکند.^{۱۳} اما این موافقتنامه، خورده‌گیری بازرگانان ارمنی را در پی داشت؛ چراکه آنان از راه عثمانی به بازرگانی ابریشم سرگرم بودند و دگرگون ساختن مسیر راه ابریشم و انحصار آن در دست کارگزاران کمپانی هند شرقی بر بازرگانی آنان ضربه وارد می‌ساخت. شاه عباس نیز با یک اقدام رندانه خود را از قید قراردادی که با کمپانی بسته بود رهایی بخشید. به این ترتیب که بهای ابریشم را بین بازرگانان ارمنی، بازرگانان کمپانی هند شرقی و بازرگانان اسپانیایی به مزایده گذاشت و چون بازرگانان ارمنی بهای بیشتری را پرداختند، شاه، ابریشم شاهی را که در انحصار خودش بود به آنان فروخت و موافقت بین شاه عباس و «بارکر» عملاً به اجرا درنیامد.

* - Thomas Bbarker

** - دستینه نهادن: مهرکردن، انضاء کردن

*** - Giles Hobbs

«بارکر» نیز در اواخر سال ۱۰۲۸ هجری قمری / ۱۶۱۹م در اصفهان درگذشت و «ادوارد موناکس»^{*} نماینده جدید کمپانی هند شرقی در ربیع الثانی ۱۰۲۹ هـ ق / مارس ۱۶۲۰م وارد اصفهان شد. در این زمان شاه عباس هم در جبهه جنگ با عثمانی آرامش برقرار ساخته بود و به فکر بیرون راندن پرتغالیها از خلیج فارس بود و به یاری انگلیسیها در این راه نیاز داشت. بدین سبب با «موناکس» رفتار محبت آمیزی در پیش گرفت و تسهیلاتی به منظور بازرگانی ابریشم برای کمپانی هند شرقی فراهم آورد و به «موناکس» اجازه داد که خود به گیلان برود و هراندازه ابریشم که لازم دارد، بخرد. افزون بر آن توسط «موناکس» به مرکز کمپانی در «سورات» آگاهی داد که ناوهای انگلیسی می‌توانند بدون مانعی وارد جاسک شوند. در پی این نظر شاه عباس، چهار فروند ناو انگلیسی از «سورات» روانه ایران شدند. ولی به هنگام ورود به آبهای جاسک، کشتیهای جنگی پرتغالی در انتظارشان بودند که نبرد میان آنان را اجتناب ناپذیر می‌کرد. این نبرد هم روز ۲۸ دسامبر ۱۶۲۰م میان آنان رخ داد. به این ترتیب دو هماورد دیرینه، که مدتها در هند با یکدیگر درگیر بودند، میدان نبرد و نتیجه‌گیری نهایی را از هند به خلیج فارس آوردند. اگر چه در نبرد دریایی جاسک، کاپیتان «شیلینگ»^{**} فرمانده ناوهای انگلیسی کشته شد، اما پیروزی نهایی از آن انگلیسیها بود. این اولین شکست پرتغالیها در رویارویی با هماورد نیرو یافته‌ای بود که اینک می‌رفت تا جای خود را در خلیج فارس استوار گردانند و به چیرگی بیش از یک سده پرتغال بر خلیج فارس پایان بخشد.

پس از جای گرفتن کمپانی هند شرقی انگلیس در خلیج فارس و در پی پیمان صلح ایروان (۱۰۲۷ هـ ق / ۱۶۱۸م) بین ایران و عثمانی که نقطه پایانی بر جنگهای ایران و عثمانی در زمان شاه عباس اول بود، شاه عباس خود را آماده کرد تا به چیرگی پرتغالیها بر خلیج فارس پایان بخشد. بدین جهت در دیدار آخر خود با آخرین سفیر اعزامی از سوی

* - Edward monox

** - shiling

فلیپ سوم به ایران یعنی «دون گارسیداسیلوا فیگوئروا»^{*} آشکارا بیان کرد که دیگر به پشتیبانی پادشاه اسپانیا در جنگ با عثمانی نیاز ندارد؛ چرا که با دولت عثمانی صلح کرده است و همچنین به هیچوجه حاضر نیست بحرین و گمبرون را به پرتغالیان بازگرداند.^{۱۲} این پاسخ نهایی به سفیر اجازه بازگشت به اسپانیا داد (۲۰ شعبان ۱۰۲۸ هـ ق / ۲ اوت ۱۶۱۹ م) و بدین ترتیب آخرین حلقه از پیوندهای دیپلماتیک بین ایران و اسپانیا گسسته، و زمینه برای یورش به مناطق اشغالی آماده شد. به هنگام بازگشت «فیگوئروا» از اصفهان به هرمز، نامه‌ای از فیلیپ، خطاب به شاه عباس رسید که بار دیگر خواستار بازگرداندن بحرین و گمبرون به نیروهای پرتغالی مستقر در خلیج فارس شده بود. این امر بر خشم شاه عباس افزود و او را برای بیرون راندن پرتغالیها مصمّمتر گردانید.

با شکستی که نیروهای پرتغالی در جاسک پذیرا شدند و همچنین با بیرون رفتن «فیگوئروا» از ایران و بی‌اعتنایی شاه عباس به نامه‌های فیلیپ سوم که پس از آن به اصفهان رسیده بود، نوعی جنگ اعلان نشده بین ایران و پرتغال آغاز شد. «روی فریرا دو آندرادا»^{**} فرمانده کشتیهای جنگی اسپانیا که به دستور فیلیپ سوم در خلیج فارس به سر می‌برد با یورش به قشم، بخشی از آنجا را که در سال ۱۰۲۹ هـ ق توسط ایرانیان آزاد شده بود، دوباره به اشغال در آورد و در آنجا به ساختن دژ و سنگرهای دفاعی پرداخت و افزون بر آن پرتغالیان به تاخت و تاز در کرانه‌های ایران پرداختند و به دروغ به مرکز فرماندهی خود «گوآ» خبر دادند که شاه ایران از کوششهای جنگی آنان بیمناک است و به آنان پیشنهاد صلح داده، اما آنان پذیرفته‌اند.^{۱۵} در پی این کوششهای پرتغالیها، امامقلی خان، امیرالامرای فارس به دستور شاه عباس آماده نبرد با آنان گردید. در همین اثنا قنبر بیگ حاکم لار نیز برای به دست آوردن بهانه جنگ، خراج هرمز را به دستور شاه مطالبه کرد. افزون بر اینها شاه عباس که به «موناکس» نماینده کمپانی هند شرقی در ایران روی خوش نشان داده بود و امتیازاتی در زمینه بازرگانی ابریشم به او واگذار کرده بود، خواستار همراهی این کمپانی در نبرد با پرتغالیها شد؛ چرا که شاه از ضعف نیروی دریایی

* - Don Garcia de Silva Figueroa

** - Ruy Frieria de Andrada

ایران برای رویارویی با پرتغالیها در یک نبرد دریایی آگاهی داشت و در پی آن بود تا این کاستی را به مدد انگلیسیها برطرف سازد.

گفتگوهای میان کمپانی هند شرقی و نمایندگان دولت ایران برای همراهی انگلیسیان در بیرون راندن پرتغالیها از خلیج فارس به کندی پیش می‌رفت، چرا که اولیای کمپانی کار خود را بازرگانی می‌دانستند و نه جنگ، و جز در موارد اضطرار پیشقدم در جنگ نمی‌شدند و از سوی دیگر میان انگلیس و اسپانیا صلح برقرار بود و شرکت کمپانی، در نبرد علیه نیروهای پرتغالی خلیج فارس به این پیوند زیان می‌رساند. همچنین کمپانی، امکانات خود را برای همراهی در این نبرد کافی نمی‌دانست اما از سوی دیگر رؤسای کمپانی، مایل بودند که با انباز شدن در این پیکارها، هم‌اورد دیرینه خود یعنی پرتغال را از پیش پای بردارند و به امتیاز انحصار بازرگانی ابریشم که در انتظار آنان بود، دست یابند و بازار فروش منطقه را نیز در اختیار گیرند. با همه این چگونگی‌ها در تصمیم نهایی دچار تردید بودند، تا اینکه امامقلی خان به آنان آگاهی داد در صورتی که کمپانی هند شرقی از همراهی در جنگ با پرتغالیها خودداری ورزد تمام امتیازات و پیمانهای بین طرفین لغو خواهد شد و برای تذکر جدی بودن قضیه، یک کاروان بازرگانی کمپانی را که از اصفهان عازم جاسک بود توقیف کرد^{۱۱} و در کنار این بیمها وعده امتیازات بیشتری را نیز به آنان داد. بدین ترتیب کمپانی هند شرقی به ناچار در جریان نبرد ایران و پرتغال در کنار ایران جای گرفت و پیمانی میان امامقلی خان، امیرالمرای فارس و «موناکس» نماینده کمپانی هند شرقی انگلیس بسته شد (۲۴ صفر ۱۰۳۱ هـ ق / ۸ ژانویه ۱۶۲۲ م) که اساس آن:

- ۱- قلعه هرمز با تمام توپخانه و ذخایر جنگی آن باید به انگلیسیان تسلیم شود و دولت ایران در صورت تمایل می‌تواند قلعه دیگری به خرج خود در جزیره بسازد.
- ۲- درآمدهای گمرکی بطور تساوی میان طرفین تقسیم خواهد شد و کالاهای انگلیسی از تمام حقوق گمرکی معاف خواهد بود.
- ۳- اسیران مسلمان متعلق به دولت ایران و اسیران مسیحی متعلق به کمپانی خواهند شد و طرفین متعهد خواهند گردید که هیچیک از زندانیان را به تغییر مذهب و ادار نکنند.

۴- ایرانیها متعهد خواهند شد که نصف هزینه جنگی را اعم از خواربار، اسلحه، مهمات، و نیز زیان ناوها را بپردازند.

۵- غنایم جنگی به تساوی میان طرفین تقسیم خواهد شد.^{۱۷}

پس از بستن پیمان میان ایران و کمپانی هند شرقی انگلیس برای رویارویی مشترک با نیروهای پرتغالی، امامقلی خان برای رسیدن به نشانه دولت ایران در بیرون راندن پرتغالیها، یک طرح چند مرحله‌ای را مدنظر قرار داده بود که طی آن می‌بایست: «اولاً جزیره قشم را که منبع آب شیرین هرمز در آنجا بود، در قدم اول تسخیر کند تا بدین وسیله راه آب را بر پرتغالیها و کشتیهای ایشان ببندد. ثانیاً اهالی عمان را برضد پرتغالیها بشوراند و راه آذوقه را از آن طرف برایشان مسدود سازد. ثالثاً خود از راه خشکی و انگلیسیها از طرف دریا به محاصره و تصرف قلعه هرمز مشغول شوند»^{۱۸}. برای اجرای این طرح در ابتدا امامقلی خان به همراه گروهی از نیروهای زیر فرمانش دست به محاصره قشم زدند تا آب آشامیدنی هرمز را که از این جزیره تأمین می‌شد، قطع کنند. در بندر جلفار عمان نیز اعراب محلی توانستند با شورش علیه پادگان نظامی منطقه، آنجا را از دست پرتغالیها رهایی بخشند و راه آب شیرین و تدارکات پرتغالیها را از آن طریق، ببندند. نیروهای انگلیسی نیز روی به هرمز نهادند اما چون در هرمز کوششی در جهت جنگ از سوی پرتغالیها صورت نگرفت، آنان نیز به یاری ایرانیانی که قشم را در محاصره داشتند، شتافتند. نیروهای پرتغالی جای گرفته در قشم که متشکل از دو یست پرتغالی و دو یست و پنجاه عرب بودند به فرماندهی «روی فریرا» که در جاسک از انگلیسیها شکست خورده بود، ابتدا پایداری کردند ولی پس از مدتی از امامقلی خان درخواست صلح نمودند. «روی فریرا» حاضر شد تمام هزینه‌های صرف شده توسط دولت ایران در راه جنگ را بپردازد، اما امامقلی خان این درخواست را رد کرد^{۱۹} و پس از آن، جنگ با شدت بیشتر ادامه یافت. هنگامی که توپخانه کشتیهای انگلیسی دژهای پرتغالی را مورد اصابت قرارداد و بخشی از آن را ویران ساخت، پناه گرفتگان در دژ از جمله خود «روی فریرا» با این شرط که پرتغالیها بتوانند با اسلحه و اموال خود به مسقط بروند و به اعراب متحد آنان نیز آسیبی وارد نیاید، خود را به انگلیسیها تسلیم نمودند. اما

این شرط به اجرا درنیامد، چراکه انگلیسیها، اسیران پرتغالی را از بیم از دست دادن زمان در هرمز پیاده کردند و اموال و اسلحه آنان نیز پیش از پیاده شدن، مصادره شد. فقط «فریرا» و برخی از همراهان بلند پایه او به «سورات» فرستاده شدند. اعراب اسیر نیز به دست ایرانیان از دم تیغ گذشتند که از جمله کشته شدگان فرمانده آنان امیر زین العابدین محمد بود که به دست دامادش از پای درآمد. در این نبرد سه تن از انگلیسیها نیز کشته و دو تن زخمی شدند که در میان کشته شدگان از همه معروفتر «ویلیام بافین»^{*} فرمانده ناو «لندن»، دریانورد و کاشف پرآوازه قرار داشت.

پس از آزادسازی قشم توسط ایرانیان، دسته‌ای از آنان به همراه چهار انگلیسی در جزیره ماندند و بقیه نیروها به بندر گمبرون رفتند تا پس از تجدید نیرو به سوی هرمز حرکت کنند. کشتیهای انگلیسی روز ۲۷ ربیع الثانی ۱۰۳۱ هـ ق / ۹ فوریه ۱۶۲۲ م روبروی هرمز لنگر انداختند و روز بعد سه هزار نفر از نیروهای ایرانی در کرانه هرمز پیاده شدند و به ایجاد سنگرهای دفاعی پرداختند. در این هنگام همه پرتغالیها شهر را رها کردند و به دژ پرتغالی هرمز پناه بردند و آماده دفاع شدند و در مرحله‌ای نیز از دژ خارج شدند و به صفوف ایرانیان تاختند که طی آن یورش، نزدیک به سیصد ایرانی از پای درآمدند، اما نیروهای پرتغالی نتوانستند محاصره را درهم شکنند و محاصره دژ همچنان ادامه یافت و تاخت و تاز ایرانیان به یاری توپخانه بر دژ هرمز فزونی گرفت. بروز امراض گوناگون میان پرتغالیها، همچنین کمبود آذوقه و بی‌آبی و شاید فرصتی برای گذراندن زمان تا رسیدن نیروهای کمکی از هند، آنان را مجبور ساخت از در صلح درآیند. بدین منظور در پانزدهم جمادی‌الاول ۱۰۳۱ هـ ق دو نفر را برای گفتگو به اردوی ایرانیان فرستادند و پیشنهاد کردند که حاضرند در برابر صلح دویست هزار تومان پول نقد و هر سال بیست هزار اکو (پول اسپانیایی) بپردازند. اما امامقلی خان اظهار داشت اگر پانصد هزار تومان پول نقد و سالانه دویست هزار تومان خراج بپردازند، حاضر است با آنان صلح کند. این پیام به منزله دست ردی بر سینه پرتغالیها بود که آنان را به سوی

* - William Baffin

انگلیسیها راند. پرتغالیها با این پیشنهاد که حاضرند تمام زیانهای کمپانی هند شرقی را که پیش از آن وارد ساخته‌اند جبران کنند و با نشانه بازداشتن انگلیسیها از همکاری با ایرانیان به گفتگو با آنان پرداختند. اما این نیرنگ نیز کارگر نیفتاد و آتش جنگ بار دیگر شعله‌ور گردید. بیشترین توجه نیروهای ایرانی و انگلیسی معطوف به دیوار دژ هرمز بود که عرض آن زیاد از سی ذرع بود و از سنگ و آهک درست شده بود^{۲۰} تا بتوانند به وسیله باروت و آتش توپخانه بخشی از آن را ویران کنند و بدین وسیله منفذی برای ورود به داخل دژ بیابند که سرانجام توانستند با ایجاد شکافی به این نشانه دست یابند. پرتغالیها چون وضع را چنان دیدند دوباره با انگلیسیها به گفتگو پرداختند و حاضر به تسلیم خود شدند به شرط اینکه جانشان در امان باشد و در پناه کشتیهای انگلیسی به مسقط یا هندوستان بروند. فرمانده انگلیسی این شرط را پذیرفت و پرتغالی‌ها نیز تسلیم شدند (۲۱ جمادی‌الثانی ۱۰۳۱ هـ ق / ۶ مه ۱۶۲۲ م).

با تسلیم نیروهای پرتغالی، پرچم پرتغال از فراز دژ هرمز پایین کشیده شد و بیش از یک سده چیرگی آنان بر کرانه‌های شمالی خلیج فارس پایان یافت. خبر این پیروزی را هنگام حضور شاه عباس در قندهار به او رساندند و به جهت این گشایش، امامقلی خان مورد ستایش و آفرین شاه قرار گرفت. شاعری شیرازی که «قدری» تخلص می‌کرد برای زنده ماندن این رویداد، پیروزیهای امامقلی خان را در دو منظومه حماسی به نامهای «گشم‌نامه» در مورد آزادسازی قشم، و «جرون‌نامه» در مورد آزادسازی هرمز به شعر سروده است که ارزش چندانی ندارد، اما از نظر تاریخی بیان‌کننده تفصیل نبوده‌ها، و به همین سبب دارای اهمیت است.^{۲۱}

فرجام سخن

پرتغالیها سرانجام پس از حدود یک سده چیرگی بر خلیج فارس مجبور به ترک آنجا شدند و جای خود را به نیروهای استعماری جوانتر دادند. بیرون راندن پرتغالیها از خلیج فارس بدون یاری انگلیسیها میسر نشد که در برابر این کمک‌رسانی به امتیازات بازرگانی با ارزشی دست یافتند. اگرچه شاه عباس اول با میدان دادن به نمایندگان سیاسی،

بازرگانی دیگر دولتها مانند هلند و فرانسه و یا حتی پس از مدتی خود پرتغالیها سعی داشت تا انگلیس به صورت نیروی انحصاری منطقه در نیاید.

حضور پرتغالیها در خلیج فارس، که طلایه دار اروپای دگرگون شده سده های جدید به شمار می آمدند، می توانست زنگ خطر و بیدارباشی برای ایرانیان باشد که شاهد آغاز دگرگونیهای جهان در ابتدای سده های جدید بودند و بفهمند که «فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر، سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر»، اما دریغ که چنین نشد و چشمان خود را بر آنچه رخ داده بود بستند و یا اینکه این چشمان، توانایی دیدن آنچه را روی داده بود را نداشت. طبقه فرمانروای ایران در آغاز عصر جدید، نتوانست دگرگونیهای جاری جهان را ببیند و آنها را تحلیل کند و راهی برای حرکت همسان با اروپا، برای ایران بیابد و این خود باعث عقب ماندگی ایرانیان از کاروان تمدن در سده های بعدی شد.

بیش از یک سده حضور پرتغالیها در خلیج فارس بخشی از تاریخ این مرز و بوم را رقم زد که یاد بود این چیرگی همواره در صفحات تاریخ باقی خواهد ماند. چیرگی پرتغالیها بر خلیج فارس آثار ماندگار فرهنگی ویژه ای در ایران باقی نگذاشت که ریشه گرفته از تمدن و فرهنگ پرتغالی باشد. آنچه امروزه از حضور پرتغالیها در خلیج فارس باقی مانده، دژهای گوناگونی است که در جزایر و مناطق مختلف خلیج فارس برپا داشته بودند و در پس دیوارهای بستر آن توانستند حدود یک سده، منطقه را به زیر سیطره خود در آورند. اما این دژها، دیگر دارای آن عظمت دیرین نیست ولی بیانگر حضور درازمدت بیگانه در منطقه است. دژهای پرتغالی در دو جزیره قشم و هرمز، که مهمترین پایگاه های پرتغالی در نیمه شمالی خلیج فارس به شمار می آمد، تقریباً تنها آثار ملموس حضور پرتغالیها در ایران عصر صفوی است و توپهایی که روزگاری از دهانه آنها آتش وطن سوز بیرون می جست و از ترس غرش آنها، ایرانیان جرأت نزدیکی به جزایر خود را نداشتند، امروزه در سکوتی مرگبار با زبان بی زبانی بیان کننده سرگذشت دیروز نواحی جنوبی ایران می باشند. دژها و توپهای پرتغالی، اگر چه جزو نادر آثار باقیمانده در کرانه ها و جزایر ایران و بیان کننده گوشه ای از تاریخ ایران در رویارویی با اروپای

سده‌های جدید است، اما دریغ‌آه که با بی‌توجهی ما روبروست، چرا که نسبت به تاریخ کشور خود و آثار آن بی‌تفاوت هستیم. در هر دو جزیره قشم و هرمز، دژهای موجود رو به ویرانی هستند و بویژه در قشم که آثار ویرانی بیشتر است.

برای زنده نگاهداشتن بخشی از تاریخ گذشته خود در برابر چشمان خود و آیندگان، لازم است به بازسازی و نگهداری از دژها و توپهای پرتغالی باقیمانده در قشم و هرمز و دیگر نقاط شمالی خلیج فارس همت گماریم. از آنجا که سازمان میراث فرهنگی ایران عهده‌دار این قبیل امور است، بر این سازمان فرض است تا نسبت به حفظ این آثار ارزشمند تلاش بیشتری مبذول کند، تا شاید از دل این ویرانه‌ها چراغی بیابیم که روشنگر را همان برای رسیدن به فردایی بهتر باشد، تا آیندگان دست به تکرار تجربه‌های تلخ گذشتگان نزنند و خطاهای آنان را تکرار نکنند.

نکته حائز اهمیت این بررسی، این است که در ایجاد توازن میان بازیگران بین‌المللی و در تغییرات حادث در سیستم بین‌الملل و یا حتی جناح‌بندیهای سیاسی و اتحادها و ائتلافها، سیاستگذاران و تصمیمگیرندگان سیاسی باید به این نکته عنایت داشته باشند که تغییر صریح و سریع در جهتگیریهای سیاست خارجی به همان میزان زیان‌آور و خطرناک است که عدم درک از دگرگونیها و برخورد کلیشه‌ای با صحنه رو به تحول روابط بین‌الملل و لذا باید در جهتگیریهای چهارگانه سیاست خارجی، یعنی جهتگیری اتحاد و ائتلاف، جهتگیری عدم تعهد، بی‌طرفی و سرانجام انزوای طلبی باید دقیقاً صحنه و سیستم بین‌المللی را مطالعه کرد و از نیازها و منافع ساختاری رقیبان و حتی دوستان، تحلیل دقیقی به عمل آورد و نهایتاً از قواعد بازی در سیاست بین‌الملل مطلع بود تا از پیامدهای سوء تصمیمگیریهای کلان سیاسی در امان بود.

یادداشتها

- ۱- اسدی. بیژن: علائق و استراتژی ابرقدرتها در خلیج فارس، ص ۱۹.
- ۲- قائم مقامی. جهانگیر: مسأله هرمز در روابط ایران و پرتغال: مجموعه مقالات خلیج فارس، ص ۵۶۴-۵۶۵.
- ۳- اسکندریبگ ترکمان: تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲- ص ۶۱۵.
- ۴- همان ص ۶۱۵.

- ۵- همان ص ۶۱۵.
- ۶- منجم یزدی. ملا جلال‌الدین: تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال - ص ۲۱۵.
- ۷- تاجبخش. احمد: ایران در زمان صفویه - ص ۱۹۷.
- ۸- فلسفی. نصرالله: زندگانی شاه عباس اول، ج ۴ و ۵ - ۱۵۹۱.
- ۹- طاهری. ابوالقاسم: تاریخ روابط بازرگانی ایران و انگلیس، ج ۱ - ص ۹۶.
- ۱۰- برای آگاهی بیشتر از دستورات کمپانی هند شرقی به «کاناک» ر.ک: تاجبخش. احمد: ایران در زمان صفویه - ص ۲۰۱-۲۰۰، بیانی. خانابابا: روابط دیپلماسی ایران و انگلیس در زمان صفویه - ص ۲۶-۲۳.
- ۱۱- برای آگاهی بیشتر از مواد قرارداد بازرگانی بین «کاناک» و شاه عباس، ر.ک: نوایی. عبدالحسین: روابط سیاسی ایران و اروپا در عصر صفوی - ص ۱۰۱-۹۵.
- ۱۲- فلسفی. نصرالله: زندگانی شاه عباس اول، ج ۳ و ۵ - ص ۱۶۰۳.
- ۱۳- هوشنگ مهدوی. عبدالرضا: تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم) - ص ۸۹.
- ۱۴- فیگوئروا. دن گارسیا دسیلوا: سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا - ص ۳۶۹-۳۶۸.
- ۱۵- فیگوئروا. دن گارسیا دسیلوا: سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا - ص ۴۷۵.
- ۱۶- امین. عبدالامیر: منافع انگلیسی‌ها در خلیج فارس - ص ۹-۸.
- ۱۷- مفاد این قرارداد در منابع مختلف به صورتهای گوناگون و گاه متضاد آمده است، جهت آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: قائم مقامی. جهانگیر: مسأله هرمز در روابط ایران و پرتغال: مجموعه مقالات خلیج فارس، ص ۵۹۶-۵۹۵، فلسفی. نصرالله: زندگانی شاه عباس اول، ج ۴ و ۵ - ص ۱۵۴۳، وحیدمازندرانی.ع (گردآورنده): مجموعه عهدنامه‌های تاریخی ایران از عهد هخامنشی تا عصر پهلوی - ص ۶۴.
- ۱۸- اقبال. عباس: مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس - ص ۸۸.
- ۱۹- فلسفی. نصرالله: زندگانی شاه عباس اول، ج ۴ و ۵ - ص ۱۵۴۴.
- ۲۰- اسکندر بیگ ترکمان: تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۳ - ص ۹۸۲.
- ۲۱- اقبال. عباس: قسمتی از ماجرای خلیج فارس، مجله یادگار، سال چهارم، شماره ۴ - ص ۴۵-۳۹.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- اسدی. بیژن: علائق و استراتژیک ابرقدرتها در خلیج فارس، چاپ اول، تهران ۱۳۷۱، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- ۲- اسکندر بیگ ترکمان: تاریخ عالم آرای عباسی، افشار. ایرج (به کوشش)، سه جلد در دو مجلد، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۰، انتشارات امیرکبیر و کتابفروشی تأیید اصفهان.
- ۳- اقبال. عباس: قسمتی از ماجرای خلیج فارس، مجله یادگار، سال چهارم، شماره ۴.
- ۴- اقبال. عباس: مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، چاپ اول، تهران ۱۳۲۸، بی.نا.
- ۵- امین. عبدالامیر: منافع انگلیسی‌ها در خلیج فارس، میر سعید قاضی. علی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۷، انتشارات زرین.
- ۶- بیانی. خانابابا: روابط دیپلماسی ایران و انگلیس در زمان صفویه، چاپ اول، تهران ۱۳۲۱، انتشارات دانشگاه

تهران.

۷- تاجبخش، احمد: ایران در زمان صفویه، چاپ اول، تبریز، ۱۳۴۰، کتابفروشی چهر.

۸- طاهری، ابوالقاسم: تاریخ روابط بازرگانی انگلیس و ایران، ج ۱، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۴، انتشارات انجمن آثار ملی.

۹- فلسفی، نصرالله: زندگانی شاه عباس اول، ج ۴ و ۵، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۹، انتشارات علمی.

۱۰- فیگوتروا، دن گارسیا دیسیلوا: سفرنامه دن گارسیا دیسیلوا فیگوتروا، سمیمی، احمد، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳، نشر نو.

۱۱- مجموعه مقالات خلیج فارس، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۹، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۱۲- منجم یزدی، ملا جلال الدین: تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال، وحیدنیا، سیف‌الله (به کوشش)، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶، انتشارات وحید.

۱۳- نوایی، عبدالحسین: روابط سیاسی ایران و اروپا در عصر صفوی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲، انتشارات ویسن.

۱۴- وحیدمازندرانی، ع (گردآوری): مجموعه عهدنامه‌های تاریخی ایران از عهد هخامنشی تا عصر پهلوی، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۰، انتشارات وزارت امور خارجه.

۱۵- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم)، تهران، ۱۳۶۴، انتشارات امیرکبیر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی